

## جایگاه ارزش در متدلوژی و نظریه پردازی اقتصادی

نویسنده: دکتر محمدرضا شریف آزاد

### چکیده

روش‌شناسی علم اقتصاد در دو قرن اخیر، موضوع مباحثات و گفتگوهای فراوانی قرار گرفته است. بدیهی است که در اقتصاد نیز مانند سایر علوم، سعی اندیشمندان شناخت پدیده‌ها و ارائه نظریاتی است که نه تنها به کشف و بیان حقایق پردازد، بلکه انسان را قادر سازد تا جریان و حرکت پدیده‌ها را به کنترل خود در آورد.

در این راستا، گرچه اختلاف نظر فراوان است اما بیشتر اقتصاددانان دهه‌های اخیر معتقدند که روش‌شناسی علم اقتصاد با علوم طبیعی و مخصوصاً فیزیک یکی است و بدین سبب به تجربه‌گرایی افراطی روی آورده‌اند.

این امر باعث شده تا به تدریج، شخصیت و بُعد معنوی انسان و اثر ارزش‌های واقعی بر رفتار او نادیده گرفته شود. به نظر می‌رسد چنین تفکری نه تنها غیرمنطقی و نادرست است، بلکه چنانچه این روش تفکر ادامه یابد، اولاً نظریات اقتصادی از واقعیت‌ها فاصله خواهند گرفت و ثانیاً، ضربات جبران‌ناپذیری بر حیات بشری وارد خواهند ساخت.

در این نوشتار، سعی بر این است که جایگاه ارزش‌ها در متدلوژی و نظریه پردازی اقتصادی مشخص شود و نظریه‌ای که مطابق آن، نباید ارزش‌ها در تحلیل علمی اقتصاد دخالت کند، ارزیابی گردد.

اقتصاددان عبارت باشد از کوشش در کشف حقیقت و روشن ساختن راه برای دستیابی به هدف اقتصاد که چیزی جز تأمین و ارتقاء رفاه انسان از طریق استفاده بهینه از امکانات طبیعی خدادادی نیست.

اقتصاد یکی از معارف بشری است که موضوع آن، شناخت و بررسی پدیده‌های اقتصادی و روابط بین آنها است که بر اثر رفتار انسان برای تأمین نیازهای مادی ایجاد می‌شوند. طبیعی است که کار

به علت آثارش بر سایر اعضای بدن دارای روابط مشخص با آنهاست به نحوی که هر اختلال در یکی، می تواند بر عملکرد سایر اجزای بدن اثر نامطلوب بگذارد، می توان نتیجه گرفت که چنانچه هر جزء به وظایفش در حد مقرر عمل کند، کل منسجم طبیعی، در تعادل، یعنی وضعیت مطلوب خواهد بود.

اقتصاددانان نیز به دنبال ارائه چنین الگویی طبیعی هستند و باور اغلب آنان این است که اقتصاد هر جامعه (با عنایت به فروضی که قایل می شوند)، همین کل منسجم بوده و دارای اجزا و روابطی است که به درستی ایجاد شده و می تواند خود به خود در تعادل قرار گیرد. لذا به علت عینیت و تشابه کاملی که با پدیده های طبیعی دارد، می تواند با همان روش، مورد شناخت و ارزیابی قرار گیرد.<sup>۱</sup> این شیوه، همان روش تجربی مبتنی بر مشاهده عینی است که در علوم طبیعی برای به دست آوردن قواعد حاکم بر طبیعت، مورد استفاده می باشد.<sup>۲</sup>

بسیاری از اقتصاددانان معاصر<sup>۳</sup>، اعتقاد دارند که اقتصاد یک علم تجربی محض است و روش علمی برای تحقیق درباره صحت یا عدم صحت

در بیش از دو قرن که از پیدایش علم اقتصاد می گذرد، تلاش اقتصاددانان برای حل مشکلات اقتصادی جوامع قابل ملاحظه و تقدیر است و جای انکار نیست که ثمرات مفیدی نیز به دنبال داشته است ولی علی رغم آن، مشاهده می شود که به کار گرفتن راه حل های نظری اقتصاددانان، غالباً به صورت محدود و در چارچوب معین، کارایی داشته اند.

بررسی نظریات و روش های مورد استفاده اقتصاددانان نشان می دهد که تلاش این اندیشمندان متوجه ارائه مدل هایی است که بتوانند مانند پدیده های طبیعی، که تحولات آنها تابع قوانین علی می باشد، عمل کنند. براین پایه، اقتصاد جوامع را یک کل منسجم طبیعی تصور کرده و سعی می کنند اجزا و روابط آنها را به نحوی مشخص نمایند که اولاً هر جزء، به عنوان یک پدیده واقعی، دارای وظایفی مشخص باشد و ثانیاً ارتباط علی و منطقی با سایر اجزا برقرار کند. در این باره مناسب است به مثالی متوسل شویم:

اگر فرض کنیم بدن انسان یک کل منسجم و دارای اجزایی است که هر جزء آن اولاً، لازم است، ثانیاً، مکانیسم عمل خاص خود را دارد، ثالثاً

1- Friedman, Milton, "Essays in positive Economics," The University of Chicago Press, Chicago and London, 1953, PP. 7.8

2- Friedman, Milton, "Essays in positive Economics," Part I, Methodology of Positive Economics The University of Chicago Press, Chicago and London, 1953, PP 19, 20, 21.

3- Machlup, Frits, "Methodology of Economics and other Social Sciences", New York, San Francisco, London Academic Press, 1978.



امکان تجربه حال را دارا هستیم. بدین معنی که هر نظریه‌ای ارائه شود، می‌تواند بلافاصله مورد آزمایش تجربی قرار گیرد. در حالی که در اقتصاد، امکان چنین تجربیاتی به کلی وجود ندارد و هر نظریه را می‌توان تنها در طول زمان (که شرایط متحول اجتماعی، امکان آزمون بر پایه فرضیات نظریه پرداز را سلب می‌کند) مورد آزمایش قرار داد. در چنین شرایطی، اگر اقتصاددان انتظار ابطال یا عدم ابطال نظریه‌ای را در طول زمان داشته باشد، پیشرفت علم اقتصاد دچار رکود و حتی توقف خواهد شد.

فریدمن در مقاله «متدولوژی اقتصاد مثبت» می‌نویسد: «اقتصاد پوزیتیو، علی‌الاصول از هر موقعیت اخلاقی و یا قضاوت دستوری، مستقل می‌باشد و یک علم واقعی، دقیقاً همانند علوم طبیعی است». به عقیده وی، «هدف نهایی اقتصاد مثبت، بسط و توسعه فرضیه‌ای است که بتواند به پیشگویی در مورد آنچه قبلاً وجود نداشته پردازد»<sup>۹،۸</sup>.

نظریه‌های علمی، اعم از علوم طبیعی و اقتصاد یکی است. طبق این نظریات، میان این علوم وحدتی حاکم است و تنها تفاوت بین آنها، اختلاف در تکنیک‌هایی است که برای تجزیه و تحلیل و پژوهش به کار می‌برند<sup>۴</sup>. زیرا در علم اقتصاد، آنچه‌آنکه در علوم تجربی رایج است، آزمون‌ها در آزمایشگاه‌ها انجام نمی‌گیرد و از تکنیک‌های دیگری استفاده می‌شود<sup>۵</sup>. اما وحدت علوم، هیچ ربطی به تکنیک پژوهش ندارد و متدولوژی علمی، به معنای منطق آن علم برای قبول یا رد تئوری‌های آن رشته از علم می‌باشد<sup>۶</sup>. طبق این نظریه علم اقتصاد و علوم طبیعی از یک وحدت علمی برخوردار بوده و متدولوژی واحدی را برای اثبات یا رد نظریه‌ها به کار می‌برند<sup>۷</sup>.

این مسأله گرچه در خور توجه بوده و می‌تواند موضوع مقاله‌ای مستقل باشد، اما لازم است اشاره شود که برخلاف این نظریه، ما نمی‌توانیم از روش واحد (که همان روش تجربه عینی است) استفاده کنیم. زیرا به‌عنوان مثال، در علوم طبیعی ما همیشه

← Dyke, C. "Philosophy of Economics", Printice-Hall, Foundations of philosophy Series, U.S.A, 1981

- Lipsy, Richard, G. An Introduction to Pstive Economics, (2nd ed) Weidenfeld and Nicolson Publisher, 1969.

- Hayek, F.A. "Individualism and Economic Order", the University of Chicago press, 1948.

- Hayek, F.A. "Economic Freedom", U.S.A, Basid Black Press, 1991.

۴- علیرضا، رحیمی بروجردی، «علم اقتصاد و اقتصاد اسلامی»، مجله علمی پژوهشی اقتصاد و مدیریت شماره ۱۶ و ۱۷، صفحه ۱۱

5- Hicks, J,R, "The Socail Framwork, An Introduction to Economics," Oxford University Press, 1971, P,48.

۶- میلتون فریدمن - همان منبع - صفحات ۱، ۲ و ۳

۷- میلتون فریدمن، کاپیتالسم و آزادی، ۱۹۶۲، صفحات ۵۸۳ تا ۸۵

8- Friedman, Milton, Ibid, P12.

۹- میلتون فریدمن «آزادی انتخاب»، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی، نشر پارس، ۱۳۶۷

که توسط قانونگذاران و دست‌اندرکاران امور جامعه، مشخص می‌شوند. این بایدها و ارزش‌ها، ساخته ذهن بشر و برای ارضای تمایلات نفسانی و گرایش‌های مادی بشر تنظیم یافته‌اند و هر زمان که علم به کشف جدیدی نایل گشت می‌تواند آن را تغییر داده و ارزش‌های دیگری را جایگزین کند.<sup>۱۳</sup> در نتیجه، با تحول علم و ابطال تئوری‌های قدیمی و جایگزین شدن آنها با تئوری‌های جدید علمی، ارزش‌ها دستخوش تغییر و تحول می‌گردد و به قول بلاگ، «هست‌ها با شدت هر چه تمام‌تر، بایدها را تحت تأثیر قرار می‌دهند» و بنابراین، «ارزش‌هایی را که قبلاً باورداشته‌ایم، ابطال و چون در همه اوقات ارزش‌ها بستگی تام به یک رشته از نظریات حقیقی و واقعی دارند، ارزش‌های جدیدی جایگزین آنها می‌شوند»<sup>۱۴</sup>.

فریدمن می‌گوید، «اقتصاد دستوری نمی‌تواند از علم اقتصاد مستقل باشد و در نتیجه، هر خط مشی اقتصادی، لزوماً بستگی تام به انتخاب بهترین نظریه دارد. لذا تمام "بایدها" و "نبایدها"، مستقیماً از علم نشأت می‌گیرند»<sup>۱۵ و ۱۶</sup>.

بنابراین، همچنانکه علوم طبیعی وظیفه کشف و پیشگویی دارند، اقتصاد نیز چنین مسؤلیتی دارد و نه تنها به تبیین واقعیت‌ها می‌پردازد، بلکه باید قادر باشد آنها را کشف نماید و به پیشگویی آنچه نیست بپردازد.<sup>۱۱</sup> در نتیجه ملاحظه می‌شود از نظر اقتصاددانان، یک وحدت متدلوزیک، بین علم اقتصاد و علوم طبیعی برقرار است و تبیین و پیشگویی، از اهداف علم اقتصاد بوده و فقط تحقیق تجربی برای رسیدن به این اهداف، ضروری هستند.<sup>۱۱</sup>

اقتصاددانان معاصر، از این هم فراتر رفته و با تقسیم قضایای اقتصادی به اثباتی و دستوری، معتقدند اقتصاد دستوری که به ارزشیابی شؤون جهان خارج پرداخته و باید و نبایدها را مورد بررسی قرار می‌دهد و خط‌مشی‌های سیستم اقتصادی را معلوم و برای آن برنامه‌ریزی می‌نماید، از واقعیت‌ها مستقل نیست و نه تنها با علم اقتصاد دارای متدلوزی واحدی است، بلکه اقتصاد دستوری (ارزشی) مستقیماً وابسته به علم می‌باشد.<sup>۱۲</sup> بنابراین، اقتصاددانان معتقدند که ارزش‌ها و بایدها، دستورالعمل‌های سیاسی هستند

10- Friedman, Milton, Ibid, P 18.

۱۱- علیرضا رحیمی بروجردی، همان منبع

12- Black, M. "Margins of Precision Essays" in Logic and Language 1970, P,84.

13- Black, M. " The Marginal Revolution in Economics". Goodwin, C.D. W (eds) 1973, P61.

- Samuelson, Paul, "Problems of Methodology Discussion", American Economic Review, May 1963.

14- Blaug, M. "The Methodology of Economics: or How Economists Explain", Cambridge, Cambridge University Press, 1983, PP80, 149.

۱۵- مأخذ ۱ صفحه ۱۸

۱۶- علیرضا رحیمی بروجردی - همان منبع

اثر ارزش‌ها در تئوری‌های علم اقتصاد و متدلوزی آن، ناشی از برداشتی نادرست از برخی مفاهیم کلیدی، در تحلیل قضایای اقتصادی است که مختصراً به توضیح آن می‌پردازیم:

#### ۱- پدیده اقتصادی

پدیده اقتصادی عنصری است ذهنی که هیچ واقعیت قابل لمس خارجی نداشته و معرفی آن قائم به فروض ذهنی و عقلی اقتصاددان است. این پدیده‌ها، برخلاف پدیده‌های طبیعی، برآیند رفتارهای اجتماعی در حال تحول دائمی اجتماعی انسان‌ها برای تأمین نیازها می‌باشند. به‌عنوان مثال، تورم به‌عنوان یک پدیده اقتصادی، نه با حواس قابل درک است نه دارای اجزای مرکب واحد، بلکه این عنصر، تجریدی است ذهنی از رفتارهای مختلف مردم که عواملی مانند مصرف، تولید، درآمد، پول و غیره می‌توانند به تنهایی یا به صورت ترکیبی از آنها آن را ایجاد کنند. این پدیده در هر برهه و یا هر جامعه، می‌تواند به علل مختلف، تظاهر خاص داشته باشد. بنابراین، معرفی تورم، بدون شناخت عواملی که در ایجاد آن مؤثرند و در جوامع و شرایط مختلف، می‌تواند متفاوت باشد، قطعاً نادرست است.<sup>۱۷</sup>

در یک ارزیابی کلی، به‌نظر می‌رسد این شیوه استدلال و تجربه‌گرایی افراطی در قرن حاضر، با محو کردن تدریجی شخصیت معنوی انسان و حذف مباحث معنوی و تأثیر آن بر پدیده‌های اقتصادی، علاوه بر آن که غیرمنطقی و ناشی از درک نادرست از پدیده اقتصادی است، خسارات بزرگی به بارآورده و در آینده چنانچه این تفکر ادامه یابد، قطعاً ضربات مهلک‌تری بر حیات انسان وارد خواهد نمود ضمن آن که تحلیل اقتصادی نیز از واقعیت جدا شده و کاربرد نظریات عملاً کاهش خواهد یافت.

اقتصاددانان، در همسویی با جریان کلی علوم، به شبیه‌سازی اصول روش‌شناسی اقتصاد با علوم طبیعی پرداخته و به تجربه‌گرایی افراطی روی آورده‌اند. اگر این افراط را گهگاه ناشی از انتخاب اشتباه یا درک نادرست از زمینه تحقیق مورد نظر تلقی کنیم، می‌توان حتی ادعا کرد که افراط فوق، جریانی عمومی می‌باشد که هدف آن خارج نمودن مسائل ارزشی واقعی از دایره زندگی بشر است. در حالی که چنانچه توضیح داده خواهد شد، می‌توان به این نتیجه رسید که هر تحلیل علمی اقتصادی، در یک چارچوبه ارزشی ایجاد کننده پدیده‌ها انجام می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد، عقیده اقتصاددانان درباره

۱۷- کارایی محدود و گهگاه عدم کارایی نظریات اقتصادی (حتی تئوری‌هایی که از نظر منطقی بسیار منسجم هستند) ناشی از این امر است که اولاً، اقتصاددان بر پایه آنچه از مشاهداتش استنباط کرده است (در زمان و مکان خاص) اظهار نظر می‌کند که بر فرض درستی مشاهده، نظریه او نمی‌تواند در همان مکان و در یک زمان دیگر و یا در مکان‌ها و زمان‌های دیگر، مصداق خارجی و واقعی یابد. ثانیاً، این امر به ما نشان می‌دهد که نمی‌توان از نظریات حتی بزرگترین اقتصاددانان، برای اتخاذ سیاست‌های اقتصادی و برنامه‌ریزی، در شرایطی متفاوت از آنچه آنان به‌عنوان فرض نظریه پذیرفته‌اند استفاده کرد مگر آنکه با مبانی رفتاری و ساختار اقتصادی جامعه مورد نظر، تطبیق داده شوند.

حل‌های متفاوت در مورد یک مسأله خاص، حتی در مکان و زمان واحد، ناشی از این است که حصول تصور از یک پدیده اقتصادی، نتیجه ارتباط دادن بین مشاهدات مختلف است و بسته به اینکه کدام مجموعه مشاهده شده از وقایع توسط اقتصاددان انتخاب شود و بین آنها ارتباط برقرار گردد، تصورات اقتصاددانان مختلف از یک پدیده واحد و تفسیر آن، متفاوت خواهد بود.

به عبارت دیگر، چنانکه گفته شد، مکانیسم ادراک تصورات از پدیده‌های اقتصادی، یک جریان صرفاً عقلی است که بدون آن هیچ یک از این تصورات، قابل حصول نمی‌باشند.

### ۳- رفتار انسان

در مورد رفتار آدمی از نظر اقتصاددانان، می‌توان دو بحث را مطرح کرد:

الف - عقلانی بودن رفتار: از قرن نوزدهم، به دنبال طرح نظریه مربوط به لذت جویی مادی به عنوان هدف نهایی انسان، تعریف جدیدی از رفتار عقلایی ارائه شد.

با دقت در این نگرش مشخص می‌شود که ابتدا حاکمیت غرایز مادی بر همه ابعاد وجودی انسان پذیرفته شده است، بنابراین رفتار عقلانی عبارت خواهد بود از رفتاری که به کسب حداکثر منفعت و مطلوبیت (جهت تأمین این لذت) بینجامد. بنابراین، هر عاملی که بر رفتار انسان به نحوی اثر گذارد که به این نتیجه منتهی نشود، غیر عقلایی خواهد بود. لازم به یادآوری است که سایر ابعاد وجودی و رفتاری انسان از نظر اقتصاددانان قابل

این امر برخلاف پدیده‌های طبیعی است که وقتی بر اثر ترکیب عناصری شکل گرفتند، همیشه دارای ماهیت مستقل، ملموس و قابل تعریف به خود می‌باشند به نحوی که برداشت همه از پدیده واحد، یکسان باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌گردد که ماهیت پدیده اقتصادی (که بررسی و شناخت آن موضوع علم است) به کلی متفاوت از پدیده‌های طبیعی است.

### ۲- شیوه ادراک پدیده‌ها و مفاهیم اقتصادی

با توجه به تعریف پدیده اقتصادی، مسأله مهم در این باره، اختلاف در شیوه ادراک مفاهیم و پدیده‌های اقتصادی با مفاهیم و پدیده‌ها، در طبیعت است. پدیده‌ها و مفاهیم آنها در علوم طبیعی، مستقیماً از راه حواس ادراک می‌شوند و در نتیجه، به علت ماهیت واحدی که هر پدیده طبیعی دارد، کمتر اختلافی در مورد آنها به وجود می‌آید و حتی می‌توان گفت که در مواردی، بین انسان و اغلب جانداران دیگر، از نظر مفهوم پدیده، تفاوت محسوسی وجود ندارد (مثل گرما، سرما و مانند آنها). ولی مفاهیم اقتصادی، با شیوه‌ای کاملاً متفاوت از قبیل تفهیم، استنباط و یا انتزاع انجام می‌گیرد و در نتیجه، بسته به توان درک و انتزاع محقق و گرایش‌های ارزشی و اطلاعات علمی او، برداشت‌های متفاوتی از پدیده‌ها به عمل می‌آید. در نتیجه، ادراک واحد در مورد ماهیت و معرفی پدیده‌های اقتصادی، نمی‌تواند در بین اقتصاددانان وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، ارائه راه

رفتار انسان‌ها را بیان کنیم<sup>۲۰</sup>. بر پایه نظریات تجربه گرایان، فرایندهای روانشناختی، مجاری علی و معلولی خاصی دارند. بنابراین، اقتصاد می‌تواند بر مکانیک روانی پایه گذاری شود. این بحث توجه بسیاری از اقتصاددانان را جلب نموده و بر این پایه کوشش می‌کنند دانش خود را بر قوانین اساسی طبیعت بشر متکی نمایند و بیان کنند که انسان تحت چه شرایطی، ناگزیر از فعالیت به هدف کسب منفعت است<sup>۲۱</sup>.

مطالب فوق، نشان می‌دهد اقتصاددانان تصور بکنند که اگر اقتصاد بخواهد علمی مانند فیزیک باشد، ناگزیر از تفسیر علی رفتار انسان خواهد بود. اما واضح است که استدلال‌های فوق، کافی نیست تا نشان دهد که چنین علمی با واقعیت‌های موجود در رفتار انسان، سازگار خواهد بود.

اگر بخواهیم باور فوق را مورد بررسی قرار دهیم، کافی است به واقعیت‌ها توجه کرده و روشن سازیم که در تبیین‌های روانشناختی، نه به علل، بلکه به دلایل عقلانی رفتار توجه می‌کنیم. به عبارت دیگر، علل اعمال و رفتار انسانی، دلایل عقلانی آنها هستند که نوع و شکل رفتار را مشخص می‌کنند نه علل مکانیکی. یک تفاوت آشکار میان علت و دلیل این است که دلیل را می‌توان خوب یا بد و درست یا نادرست دانست. اما علت یک

انکار نیست و می‌تواند موضوع سایر علوم انسانی قرار گیرند. ولی علی‌رغم آن، چنانچه این زمینه‌های معرفت بشری بخواهد بر رفتار اقتصادی، بجز آنچه اقتصاددانان عقلایی می‌پندارند اثر گذارد، از قبل غیر عقلایی تلقی می‌شوند.

ب- تابع علیت بودن رفتار: یک شیوه تفکر که بر تحلیل و روش شناسی قضایای اقتصادی حاکمیت یافته، این است که: هر عقیده‌ای درباره طبیعت بشری داشته باشیم، این حقیقت را عوض نمی‌کند که انسان‌ها، اشیایی فیزیکی هستند و لذا رفتار آنها مانند همه پدیده‌های طبیعی، تابع علیت است. بر پایه این عقیده، عمل اجزاء را می‌توان به صورت مکانیکی تفسیر کرده و خواص مجموع کل نظام را نیز می‌توان از اجزاء به دست آورد<sup>۱۸</sup>. البته چنین تفکری بر این فرض مبتنی نیست که انسان، پدیده‌ای مکانیکی است. بلکه اعتقاد بر این است که روشی که باید برای بیان رفتار انسان به کار رود، همان روشی است که پدیده‌های فیزیکی را بیان می‌کند<sup>۱۹</sup>. در نتیجه، اگر انسان‌ها اشیاء طبیعی و محکوم قوانین علی هستند، ناگزیر، رفتار آنها هم قابل تبیین علی است.

نظر دیگر این است که کافی است پاره‌ای قوانین روانشناختی به دست آوریم و به کمک آنها

۱۸ و ۱۹- آلن رابین، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه دکتر عبدالکریم سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، فصل پنجم، صفحات ۱۱۷ به بعد.

20- D.E, Broadbent, "Behaviour", Methuin, 1968, P.P. 8, 187.

21- Lord Robbins, "The nature and Significance of Economic Science" 2nd. ed, Macmillan 1953 - P.39.

حادثه همان است که هست<sup>۲۲</sup>.

می‌کنیم<sup>۲۴</sup>. به علاوه این حقیقت باید همیشه مورد عنایت باشد که فقط انسان‌ها هستند که می‌توانند بگویند هدف آنها برای هر کاری چیست؟ پدیده‌های طبیعی، چنین رفتار هدفداری ندارند و لذا در این پدیده‌ها باید تنها در پی کشف علت‌ها و معلول‌ها بود.

بنابراین مشاهده می‌شود که ما باید در تفسیر رفتار اقتصادی انسان‌ها، از مفهوم علت، به معنای دلیل کافی برای انجام عمل استفاده کنیم. زیرا رفتار انسان، بر پایه سه اصل انجام می‌گیرد: ۱- قواعد اجتماعی ۲- باورهای شخصی، ۳- ارزیابی عقلی. بنابراین به رفتاری دست می‌زنند که الزاماً تابع قواعد علیت نیست و از طریق توسل به سه منبع فوق، می‌خواهد دلیلی عقلانی و قانع کننده برای رفتار خود بیابد که عمل آدمی به هدف تأمین نیازهای مادی نیز از این اصل مستثنی نخواهد بود.

این سه اصل، خود از ارزش‌های مقدم بر آنها ناشی می‌شوند. به عبارت دیگر، قواعد اجتماعی و باورهای شخصی، از ارزش‌های قبلی حاکم بر حیات جامعه گرفته شده‌اند و ارزیابی عقلی رفتاری که می‌تواند انتخاب شود نیز در چارچوبه همان باورهای ارزشی معنا می‌یابد. ارزش‌ها نیز به نوبه خود، منشأ گرفته از منابعی

در موضع عمل، ارزیابی می‌کنیم تا بدانیم کدام عمل درست است تا انجام دهیم نه اینکه علت فلان تصمیم ما چیست؟ زیرا در این صورت، خودبه‌خود امری را انجام خواهیم داد و نیازی به تفکر و ارزیابی برای اخذ تصمیم نخواهیم داشت<sup>۲۳</sup>. به علاوه، تحلیل علی رفتار و تصور تشابه آن با رفتار اشیاء، از جهت دیگری نیز کاملاً نادرست است که به آثار آن بر اختیار مربوط می‌شود. اگر به تبیین علی توجه کنیم، خواهیم دید که آنچه از تبیین علی انتظار داریم این است که نشان دهد با فراهم شدن مقدمات خاص، وقوع امر دیگری، غیر از آنچه اتفاق افتاده غیرممکن بوده است. تبیین علی از اختیار، به معنی نفی اختیار است. سعی در وحدت بخشیدن اقتصاد و علوم طبیعی و آن را به منزله شاخه‌ای از علم طبیعت دانستن تفکری است نادرست. زیرا حتی اگر قبول کنیم که هدف ما تحقق یافتن علمی طبیعی از رفتار انسان است، باز هم به علت عدم انطباق آن با واقعیت، می‌توان عمیقاً در توفیق عملی آن، تردید داشت. مسأله اساسی این است که رفتار انسان‌ها، رفتاری تابع دلیل و قاعده است نه رفتاری تابع نظم علی. لذا نظم در رفتار انسان‌ها، به هیچ وجه همان نظم نیست که در پدیده‌های طبیعی مشاهده

۲۲ و ۲۳- آلن راین، همان منبع، فصل پنجم

24- Winch, P.G. "The Idea of Social Science". Routledge 1958.



به شرح زیر می‌باشند:

۱- ادیان و مکاتب فکری ۲- فطریات و غرایز.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که ارزش‌های مکتبی و فطری، در قواعد اجتماعی و باورهای شخصی منعکس می‌شوند و رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهند. این رفتارهای انسانی، در چارچوبه فوق هستند که پدیده‌های اقتصادی (که شناخت و کشف روابط بین آنها موضوع تحلیل‌های علمی اقتصاد هستند) را به وجود می‌آورند.

طبیعی است که چون رفتارهای آدمیان، با هدف‌های مشخص انجام می‌گیرد (این هدف‌ها می‌توانند آرمانی، فطری و یا غریزی باشند) پدیده‌های اقتصادی نیز دارای همبستگی خواهند بود. لذا کار اقتصاددان، شناخت پدیده‌ها در زمینه‌های ایجاد آنها و بررسی و کشف ارتباط بین این پدیده‌هاست. در نتیجه ملاحظه می‌گردد که در هیچ موردی از تحقیق و تحلیل اقتصادی، ارزش‌ها دخالت نمی‌کنند، بلکه ارزش‌ها ایجادکننده پدیده‌های اقتصادی هستند. روشن است که این امر، تفاوت آشکار بین رفتار انسان و حرکت پدیده طبیعی را به خوبی نشان می‌دهد.

به هر حال، در تحلیل و تبیین مسائل اقتصادی، اصرار بر ندیده گرفتن ارزش‌ها مشاهده می‌شود و اعتقاد بر این است که قضایای ارزشی، به علت علمی نبودن، نباید به عنوان یک جزء از علم اقتصاد

تلقی شوند و در نتیجه، روش‌شناسی مربوط به حوزه ارزشی علم اقتصاد را نیز از دایره بحث خارج می‌کنند. به نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی ناشی از برداشت نادرست از پدیده اقتصادی و تفاوت آن با پدیده طبیعی است. زیرا چنانکه اشاره شد، پدیده‌های اقتصادی، عناصری هستند منتج از رفتار هدفمند انسان که ارزش‌ها، شکل دهنده رفتار و ایجادکننده پدیده‌ها خواهند بود. بنابراین، برخلاف شیوه تحقیق در مورد پدیده‌های طبیعی، محقق اقتصادی باید به دنبال شناخت چگونگی ایجاد پدیده در زمینه خاص آن باشد تا بتواند دلیل ظهور و روابط آن را با سایر پدیده‌ها بیان کند.

فرض دیگر اقتصاددانان این است که بدون توجه به اینکه پدیده‌های اقتصادی چگونه به وجود می‌آیند، از قبل می‌پذیرند جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، به نحوی ترتیب یافته است که تنها زمینه ممکن برای رفتار طبیعی انسان را فراهم می‌سازد<sup>۲۵</sup>. غافل از آن که همان جوامع نیز به طور کامل تابع ارزش‌های ثابتی هستند که تا هنگامی که مکتب فکری آن تغییر نیافته، ثابت خواهند بود و چون به این امر توجه ندارند، این توهم برایشان ایجاد شده است که هر ارزشی، بجز آنچه باور دارند، غیرطبیعی بوده و به صورت یک امر یا نهی، بر تحلیل علمی - که لازمه آن عدم دخالت ارزش‌هاست - اثر می‌گذارد.

۲۵- نظریات اقتصادی، تقریباً بدون استثنا، ریشه در تفکر و ارزش‌های سیستم سرمایه‌داری دارد. این امر باعث گردیده که سرمایه‌داری سیستمی طبیعی تلقی گردد و متأسفانه گهگاه دیده می‌شود زمانی که به کار گرفتن نظریات اقتصاددانان کارایی ندارد، اقتصاددانان جوامع دیگر، معتقد می‌شوند که کلیه ارزش‌های جامعه مورد نظر و به تبع آن رفتارهای مردم باید به نحوی متحول گردد که نظریات اثربخش شوند!!

تلقی شود). چنین برداشتی می‌تواند اشتباهات فراوانی را موجب شود.

راه اساسی تشخیص قضایای ارزشی از غیرارزشی، خوب بودن و بد بودن آنهاست یعنی همان امری که دلایل رفتار ما را شکل می‌دهند.

به نظر می‌رسد عدم تفکیک چند مبحث اقتصادی از یکدیگر موجب چنین برداشتی شده است که هر «بایدی» را ارزشی تلقی کنند و آن را تابع اکتشافات علمی به‌شمار آورند. بنابراین لازم است به جداسازی آنها پرداخته شود تا نقش ارزش‌ها در تحلیل اقتصادی مشخص گردد. این مباحث به‌قرار زیر است:

۱- علم اقتصاد که به شناخت و بررسی پدیده‌ها و روابط بین آنها می‌پردازد بدون آنکه در مورد نتایج به‌دست آمده از تحلیل علمی، (قواعد مکشوفه) قضاوتی داشته باشد.

۲- سیاست‌های اقتصادی که با کمک گرفتن از قواعد علمی، برای رفع مشکل یا رسیدن به یک هدف اقتصادی اتخاذ می‌شوند. سیاست‌ها، ماهیتاً دارای خصوصیت موقتی بودن هستند. این سیاست‌ها متکی بر قواعد اقتصادی شناخته شده بوده ولی قبل از اجرا با ارزش‌های حاکم بر سیستم اقتصادی ارزیابی می‌شوند. طبیعی است که چنانچه توصیه‌های علم اقتصاد با ارزش‌های مورد نظر سازگاری نداشته باشد، چنین سیاستی به‌مورد اجرا گذاشته نخواهد شد. (به‌عنوان مثال، اقتصاددان سیستم آزاد از نوع سرمایه‌داری آن، نمی‌تواند از طریق تحدید مالکیت شخصی به رشد و اشتغال کامل برسد).

به‌عنوان مثال، ارزش‌هایی مانند آزادی کامل در فعالیت اقتصادی، مالکیت خصوصی و گرفتن بهره در مقابل واگذاری پول به دیگران و امثال آنها، مواردی هستند که تحت هیچ شرایطی مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و پیشرفت‌های علمی نیز، هیچ‌گونه تأثیری بر آنها نمی‌گذارند هر چند که پیشرفت‌های علمی نشان دهد که نرخ بهره، مانعی برای سرمایه‌گذاری می‌باشد.

به‌علاوه، به‌نظر می‌رسد برداشت اقتصاددانان معاصر از مقوله ارزش، با واقعیت منطبق نیست زیرا به اعتقاد غالب آنان، قضیه ارزشی، قضیه‌ای است که متضمن نوعی دستور و «باید» باشد.

بدیهی است که چنین تعریفی به‌قدر کافی رسا نیست و بسیاری از قضایای غیر ارزشی را می‌توان به‌گونه‌ای بیان کرد که از مصادیق تعریف فوق باشند.

بنابراین، ملاحظه می‌شود که اقتصاددان، ارزش را به معنی آنچه باید باشد فرض نموده و آن را نقطه مقابل علم می‌داند. زیرا از نظر او، علم در مورد آنچه هست صحبت می‌کند، نه آنچه باید باشد.

چنین استدلالی نیز ناشی از عدم توجه به معنای واقعی ارزش و نقش آن در ایجاد پدیده‌ها و در نهایت تحلیل اقتصادی است. زیرا این بایدهای ارزشی، قبل از تحلیل علمی، در ایجاد پدیده که ناشی از رفتار انسان‌هاست اثر گذاشته است نه اینکه وارد تحلیل علمی شده و در آن مداخله نماید. تفکیک قضایای ارزشی از غیر آن، تنها بر اساس شکل ظاهری جمله و نحوه ترکیب کلمات، امکان‌پذیر نیست (که هر جا هر «بایدی» ارزشی

ایده‌آل‌های جامعه خود استخراج کرده‌اند و آنها را به ارزش‌های کاربردی اقتصادی تبدیل نموده‌اند. نقش اقتصاددانان در شکل‌گیری ارزش‌های اقتصادی در جریان رویارویی اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم بیشتر مشخص می‌شود. تردیدی نیست ایراداتی که از سوی منتقدین اقتصاد سرمایه‌داری وارد می‌شود، عمدتاً جنبه ارزشی دارد و بیش از هر گروه دیگری، این اقتصاددانان هستند که به دفاع از مکتب سرمایه‌داری پرداخته‌اند. در حالی که اگر به جدایی ارزش‌ها از علم اقتصاد معتقد بودند، می‌بایستی چنین حمایتی را به عهده دیگران واگذار می‌کردند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتایج زیر را ارائه داد:

۱- موضوع اقتصاد عبارت است از شناخت و بررسی پدیده‌های اقتصادی و روابط بین آنها که در اثر رفتار دلیمند انسان برای تأمین نیازهای مادی به وجود می‌آیند.

۲- رفتار اقتصادی انسان، به این علت که از سه عامل ارزش‌های مکتبی و سیستمی، قواعد اجتماعی و اصول عقلی سرچشمه می‌گیرد، دلیمند است نه تابع علیت و به همین جهت، روش‌شناسی علم اقتصاد نمی‌تواند دقیقاً همان روش علوم طبیعی باشد ولی در عین حال می‌تواند از دستاوردهای آنها به شکل معقول بهره جوید.

۳- بایدهای ارزشی به دو دسته تقسیم می‌شوند. اولاً بایدهایی که متکی بر یافته‌های علمی هستند. و برای اتخاذ سیاست‌های اقتصادی که ماهیتاً موقتی هستند، به کار گرفته می‌شوند. این «بایدها»

چنانکه قبلاً اشاره شد، این نظر اقتصاددانان که «ارزش‌ها» یا «بایدها» با پیشرفت‌های علمی دچار تحول می‌شوند، مربوط به همین بایدهای سیاست‌های اقتصادی است که به جای ارزش‌های ثابت حاکم بر جامعه گرفته شده‌اند که تغییر ناپذیرند و این توهم را برای آنان ایجاد کرده است که ارزش‌ها تابع اکتشافات علمی بوده و در اثر پیشرفت‌های علمی و شناخت بهتر وقایع، تغییر می‌یابند.

۳- سیستم اقتصادی، سیستم اقتصادی مجموعه ارزش‌های ثابت مورد قبول جامعه است که برای رسیدن به یک هدف عام اقتصادی، شکل گرفته است. هر سیستم اقتصادی، با توجه به ارزش‌های مورد قبول و هدف‌هایی که تعقیب می‌کند، به رفتار انسان‌ها شکل و جهت می‌دهد و همین رفتار در چارچوب ارزش‌های سیستمی است که موجب ظهور پدیده‌های اقتصادی می‌گردد.

ارزش‌های سیستمی، هرگز تابع اکتشافات علمی نیستند بلکه اموری هستند آرمانی و عقلی که می‌توانند از ادیان، مکاتب فکری و احساسات و عواطف مبتنی بر فطریات انسان‌ها، سرچشمه گیرند.

جالب این است که خود اقتصاددانان نیز در بسیاری موارد در ایجاد ارزش‌های اقتصادی نقش اساسی را ایفا کرده‌اند و لذا تأکید آنها بر جدایی علم اقتصاد از ارزش‌ها، شگفت‌انگیز است. علم اقتصاد که آمیزه‌ای از قضایای عینی و ارزشی است، در بیشتر موارد، خود اقتصاددانان، ارزش‌های مربوطه را از باورها، اعتقادات، آرمان‌ها و

ارزشی نیستند. ثانیاً باید‌هایی که ثابت بوده و از آرمان‌های مکتبی و فطری سرچشمه می‌گیرند. این باید‌ها صرفاً عقلانی بوده و اکتشافات علمی و تحول دانش بشری هیچ اثری بر آنها نمی‌گذارد و آنها را دگرگون نمی‌سازد.

۴- ارزش‌های سیستمی، ایجادکننده پدیده‌های اقتصادی هستند و تئوری اقتصادی، نظر به اینکه همیشه در چارچوب‌های ارزشی قرار می‌گیرد، نمی‌تواند خارج از محدوده ارزشی خود از یک طرف و قواعد و باورهای اجتماعی از طرف دیگر، 'معنی بوده و همان کاربرد را داشته باشد.

کارایی محدود و گاه نامطلوب برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر تئوری‌های اقتصادی، در جوامع مختلف، نشأت گرفته از همین مسأله است.

۵- تحلیل‌های علمی اقتصادی، می‌توانند فقط متوجه «هست»‌ها و مستقل از «باید»‌ها باشند، ولی در عین حال این «هست»‌ها مولود ارزش‌ها هستند.

کار اقتصاددان بررسی «هست»‌هاست ولی قبل از آن می‌بایستی متوجه شناخت ارزش‌ها و قواعد و زمینه‌هایی باشد که موجب ظهور پدیده‌ها می‌شوند. بدیهی است که در غیر این صورت، هیچ نظریه‌ای به علت عدم انطباق با واقعیت ارزش

عملی نخواهد داشت.

۶- اکنون مشخص می‌گردد که تئوری‌های برخاسته از ارزش‌های سرمایه‌داری، نه ازلی می‌باشند نه ابدی، بلکه نظریه‌هایی هستند که تنها در محدوده ارزشی سرمایه‌داری قابل بررسی بوده و حدود کارایی و کاربردشان در سایر زمینه‌های ارزشی، به اندازه وابستگی آنها به ارزش‌های مشترک زمینه‌هاست. بنابراین، به صورتی که ادعا می‌شود، به زمینه ارزشی دیگری، به صورت کامل، قابل تعمیم نیستند.

۷- مسأله دیگری که از این طریق حل می‌شود، این است که، به همان روشی که پدیده‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری و بدون قیود ارزشی قابل بررسی هستند، پدیده‌های اقتصادی در نظام اسلامی، که مولود ارزش‌های اسلامی می‌باشند نیز، بدون هیچ محدودیتی از نظر قیود ارزشی، قابل بررسی علمی و عینی هستند و در نتیجه بر خلاف تصور اقتصاددانانی که ارزش‌های اسلامی را مانع تحلیل علمی می‌دانند، بنیانگذاری «علم اقتصاد»، یعنی بررسی «هست‌ها» و کشف روابط بین آنها در جامعه اسلامی، بی‌هیچ تردیدی ممکن است. زیرا ارزش‌های اسلامی نیز پدیده‌های خاص خود را به وجود می‌آورند که شناخت، بررسی و کشف روابط بین آنها، موضوع علم اقتصاد است.